

جلسه اوّل : اشکالات وارد بر نظر وهّابی ها و

اخباری ها در تفسیر آیه نور

موعظة شب سه شنبه ۲۳ جمادی الثانیة، سال ۱۳۹۶

هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ أَجْمَعِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ
كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ
الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي
اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) ١.

سابقاً وعده دادیم که إن شاء الله در تفسیر این

آیه مبارکه و سه آیه‌ای که در ذیل آن واقع شده،

إن شاء الله به مقدار مقتضی مطالبی عرض شود.

تفسیر آیه نور برای فهمیدن حقیقت ولایت،

خیلی مُعَدَّ است

و تفسیر این آیات خیلی مُعَدَّ و مُمَدَّ است

١ سوره النور (٢٤) آیه ٣٥.

برای فهمیدن حقیقت ولایت، ولایت تکوینیّه و ولایت تشریحیّه که خداوند علیّ اعلیٰ به ائمه معصومین علیهم السّلام و پیامبران و اولیاء خود عنایت فرموده. و ما در مباحثی که راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام در دو ماه رمضان و بعضی از روزهای جمعه و غیر آن صحبت کردیم، هنوز در معنی ولایت به خصوص وارد نشدیم؛ چون ولایت، و شناختن معنی ولیّ و حقیقت ولایت و آثار ولیّ، و کیفیت نزول مقام رحمت و افاضه فیض از جانب ذات مقدّس پروردگار بر ماهیّات امکانیّه به واسطه نفس ولیّ و آیاتی که در آن لفظ ولیّ وارد است و معنی ولایت بحث شده، و آیه: **(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رُكْعُونَ)**،^۱ و معنی احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم متواتراً رسیده که: **”يا عَلِيُّ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِي.“** بحث خیلی مهمی است.

بنابراین، بحث در معنی ولایت و حقیقت ولایت و شناخت کُنهِ ولایت از نقطه نظر عقل و از نقطه نظر آیات مبارکات قرآن و احادیثی که از

^۱سوره المائدة (۵) آیه ۵۵.

پیغمبر و ائمه رسیده، بسیار بحثِ جالب و
 زبنده‌ای است، و حَقّاً جا دارد که انسان تمام
 اطراف و جوانب این بحث را خوب بررسی کند.
 و من گمان می‌کنم که اگر بخواهیم وارد در
 این بحث بشویم و خوب اطرافش را بررسی
 کنیم و مطالب را در عین حال موجز و مختصر
 بیان کنیم، کمتر از بیست روز طول نمی‌کشد؛ و
 لذا هنوز ما وارد نشدیم؛ بسیاری از مباحث
 مفصل بحثش شد، ولیکن بحث ولایت به عنوان
 ولایت، هنوز بیان نشده است.

این آیات مبارکاتِ قرآن، اگر تفسیرش را
 خوب توجه کنید، برای روشن شدن معنی
 ولایت خیلی کمک می‌کند. این آیه، آیه سی و
 پنجم از سوره نور، و سوره نور، سوره بیست و
 چهارم، از جزء هجدهم قرآن است:

احتمالات موجود در معنای ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «خدا نور

آسمان‌ها و زمین است.»

﴿اللَّهُ﴾ یعنی: آن پروردگاری که جامعِ جمیع

صفاتِ کمال و جمال، و منزّه از صفاتِ نقص و

عیب است، که از آن تعبیر به صفاتِ جلال

می‌شود؛ این خدائی که دارای این اسماء و

صفات است، نور آسمان‌ها و زمین است.

یعنی چه نور آسمان‌ها و زمین است؟ یعنی

خدا این نور حسّی است؟! آسمان‌ها و زمین چیز

دیگرند؟ و این نوری که در آسمان‌ها و زمین

است، همین نور حسّی خداست؟! پس بنابراین

آن وقتی که آسمان‌ها و زمین نور ندارند، آن

وقت دیگر خدا در آسمان‌ها و زمین نیست؟!!

معنی آیه این است؟! یا اینکه: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ یعنی خدا نور دهنده آسمان‌ها و زمین

است؟ خدا خودش که نور نیست، نور دهنده

است؛ یعنی این آسمان‌ها و زمین، این نوری که

دارند از ناحیه خدا است. مُنَوَّرٌ یعنی نور دهنده،

این است معنا؟!!

بعضی که جمود می‌کنند بر الفاظ قرآن، و

معانی الفاظ را هم منحصر می‌دانند در معانی

ظاهری و مادّی، می‌گویند: بله ﴿اللَّهُ نُورٌ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: خدا همین نوری

است که در آسمان و زمین دیده می‌شود، همین

نور!

این دسته افراد به دو قسم تقسیم می‌شوند:

تفسیر وهّابیون و اخباریون از این آیه شریفه

یک دسته از اینها وهّابیون هستند، که آنها

جمود دارند بر ظاهر آیات قرآن، و از آن معانی

مادّی و ظاهری به هیچ وجه من الوجوه تجاوز نمی کند. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: خدا همین نور آسمانی است؛ ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱. یعنی: خدا روی کرسی سلطنت نشسته. کرسی هم یعنی همین میز و تختی که ما می گوئیم. خدا یک تختی دارد، تخت پادشاهی دارد و روی آن تخت پادشاهی اش می نشیند. عرش که به معنی کرسی است، معنا می کنند به همین صندلی ها و کرسی ها و تخت های مادّی و مشهود و محسوس، و خداوند که استواء پیدا کرد بر عرش، یعنی روی کرسی سلطنت نشسته؛ و لذا اینجا که ما خدا را نمی بینیم، وقتی رفتیم به قیامت می پرسیم از جوانب آن، و خداوند را می بینیم که نشسته روی کرسی سلطنت.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۲. یعنی

خدای تو روز قیامت می آید، و ملائکه هم صفّ به صفّ می آیند. خدا می آید چطور است؟ خدا به صورت انسان می آید، و پا هم دارد؛ چون آمدن پا می خواهد؛ ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ یعنی خدا

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۵.

^۲ سوره الفجر (۸۹) آیه ۲۲.

می آید با پاهای خود، و مردم هم با همین دو چشم بَصْر خدا را کاملاً می بینند؛ آیه این طور می گوید؟!

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۱ تخت

پروردگار، تخت سلطنت و قدرت پروردگار بزرگیش به اندازه آسمانها و زمین است؛ یعنی: خداوند علیّ اعلیٰ که روی آن کُرسی و تخت سلطنت می نشیند، آن کرسیش این قدر بزرگ است که آسمانها و زمینها را گرفته، و خدای به این بزرگی روی تخت و کرسی می نشیند.

﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۲ کسی که در اینجا کور

باشد در آخرت هم کور است، و راهش خیلی خیلی گم است؛ معنایش این است که: از وقتی که نوزاد بوده کور شده، یا مادرزاد بوده، یا به مرضِ آبله یا تصادف یا با عمل جراحی این چشم را از دست داده اند، اینها در آخرت کورند و راهشان هم گم است، گمراهند. آیه این نیست، اینها این طور می گویند.

دسته دیگری هستند که اینها جمود بر ظاهر

^۱ سوره البقرة (۲) آیه ۲۵۵.

^۲ سوره الإسراء (۱۷) آیه ۷۲.

آیات قرآن می‌کنند و می‌گویند که: ﴿اللَّهُ نُورٌ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ نور یعنی: همین نور؛ ولی
 اصلاً می‌دانیم خدا که نور مادی نیست؛ مسلّم از
 سنت پیغمبر و از فرمایشات ائمه اطهار
 علیهم السلام برای ما روشن شده که: اصلاً
 ماهیت خدا وجود مادی نیست، جسم نیست،
 این مسلّم است، جای شک نیست؛ اما ﴿اللَّهُ نُورٌ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی که خدا همان نور
 آسمان و زمین است، لذا ما این آیه را باید
 بگوییم، نمی‌فهمیم. ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ﴾ یک معنایی دارد که برای ما پنهان
 است، و اینها اخباریین هستند که در بین علمای
 اسلام اینها بسیار زیاد هستند.

و مقصود ما از اخباریین در مقابل اصولیین،
 آن افرادی هستند که بر ظواهر اکتفا می‌کنند، و به
 هیچ‌وجه تجاوز نمی‌کنند. اینها می‌گویند
 ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ یعنی: خدا روی
 کرسی سلطنت نشسته؛ اما کرسی او چه قسم
 است ما نمی‌دانیم و معنی این آیه را هم
 نمی‌فهمیم؛ ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾
 را نمی‌دانیم، ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ را
 نمی‌فهمیم!

﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱ «دست خدا بالای تمام

دست‌هاست» وهابی‌ها می‌گویند: خدا دست

دارد؛ **﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾**^۲ «آسمان‌ها

پیچیده در دست خداست» یعنی: خدا دست

دارد، مانند دستی که ما داریم!

اما علماء اخباریین می‌گویند: نه! خدا دست

ندارد، مسلم خدا مثل ما نیست، جسم نیست،

مرئی نیست، مُشاهد نیست، ملموس نیست،

بالا تر از این حرف‌هاست؛ اما **﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ**

أَيْدِيهِمْ﴾ یعنی چه؟ این را نمی‌فهمیم؛ **﴿وَالسَّمَوَاتُ**

مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ یعنی چه؟ این را نمی‌فهمیم.

پس بنابراین اینها می‌گویند: آیات قرآن را

نمی‌فهمیم، اگر از اول قرآن تا آخر قرآن، آیاتش

را بخوانیم نمی‌فهمیم؛ چون تمام آیات قرآن

مشحون و مملو است از این آیات.

آنها [وهابی‌ها] هم می‌گویند که: تمام آیات

قرآن، همین معانی ظاهری و مادی و محسوس

را دارد. خدا را می‌آوریم در غالب ماده. خدا

دست دارد، چشم دارد، گوش دارد، پا دارد،

روی کرسی می‌نشیند، امر می‌کند، نهی می‌کند.

^۱ سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۱۰.

^۲ سوره الزمر (۳۹) قسمتی از آیه ۶۷.

امر و نهیش مثل امر شماسست؛ و لذا آنها قائل به تجسّد هستند؛ یعنی می گویند: خدا اصلاً دارای یک جسّد است.

کیفیت وضع و جعل حدیث توسط برخی از

صحابه

و شاهد بر مدّعی خود، اخباری هم از پیغمبر نقل می کنند، که تمام این اخبار ساختگی و دروغ است.^۱ ساخته دستِ اَبی بن کعب و کعبُ الأخبار و أبوهریره، و سایر حدیث سازانی است که در زمان معاویه و بعد از او، مشغول ساختن حدیث شدند. و بسیاری از اخباری را که در تورات و انجیل دلالت بر تجسّد خدا می کند، خواستند جلوه بدهند که این قرآن هم مانند تورات است. این خدا، خدای مجسّد است، جسّد دارد. و این اخبار را هم برای اینکه خریدار داشته باشد به پیغمبر نسبت می دادند، و بنابراین آیات قرآن را با این اخباری که به این قسم وضع و جعل کردند، بیان نمودند.

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون «وضع و جعل

حدیث» به مطلع انوار، ج ۶، ص ۷۳ الی ۲۶۸

مراجعه شود. (محقق)

و این اخبار همه‌اش دروغ است، دروغ! و اینها به نام اسرائیلیات معروف است. اخبار اسرائیلیات همه‌اش دروغ است، آقا! غالباً اخباری که در احوالات انبیاء و خصوصیات و جریانات آنها و مکالمات آنها و اوضاع آنها، و تفسیراتی که از عرش و کرسی و قلم و اینها از ناحیه آنها شده، اینها همه‌اش موضوعه است، و تمام این اخبار به این شکل درست شده. و در کتاب‌های سنّی‌ها از این اخبار زیاد هست، به طوری که وقتی انسان این اخبار را مطالعه می‌کند، واقعاً وحشتناک است که چه اندازه اینها حدیث ساختند، و آن را به پیغمبر نسبت دادند.

پس جماعت وهّابی می‌گویند که: ما از ظاهر قرآن نباید تجاوز کنیم، و نور هم همین نور است دیگر! **(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)** یعنی «خدا نور آسمان‌ها و زمین است» نور هم که نور مادی است؛ پس این نوری که در آسمان و زمین است، خداست.

اشکالات وارد بر نظر وهّابی‌ها و اخباری‌ها

و این حرف درست نیست؛ «نور آسمان و زمین خداست» یعنی: این نوری که در آسمان و زمین است خداست. پس آنجا که این نور نیست خدا نیست؟! این آسمان و زمین ظلمت هم دارد،

آنجا چه؟ آنجا خدا نیست؟! آن هم یک خالق دیگری دارد خالقِ ظلمت؟! که اسم این را «خدا» بگذاریم، اسم آن را «در مقابلِ خدا» بگذاریم؛ اینکه همان «اهریمن و یزدان»، معرفت و مذهب آتش پرست‌هاست. و این ثنویّت است، و دوئیّت است، و شرک است، او خالق نیست! ﴿هَلْ مِنْ خُلُقٍ غَيْرِ اللَّهِ﴾^۱ قرآن می‌فرماید: «آیا خالق غیر از خدا هست؟!» ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾^۲ «خدا شما را خلق کرده و تمام کارهای شما را.» و در مکتب توحید غیر از پروردگار در ذات و در صفات و اسماء و افعال، خدائی نیست.

پس اینکه بگوییم خدا وجودِ مادّیِ آسمان‌ها و زمین است، این غلط محض است. چه بگوییم؟ بعضی آمدند گفتند: چنین آیاتی که به این قسم است، باید بگوییم که اینها معنی حقیقی ندارند، معنی آن مجازی است؛ یعنی: لفظ نور در معنی واقعی خودش استعمال نشده، در معنی مجازی استعمال شده؛ ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾ یعنی: الله مُنَوَّرٌ؛ «خدا نور است» یعنی: نور دهنده است؛

^۱ سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۳.

^۲ سوره الصّافات (۳۷) آیه ۹۶.

معنی نور را در منور استعمال می‌کنند؛ **(وَجَاءَ رَبُّكَ)**^۱؛

«خدای تو آمد» ربّ را در معنی مجازی استعمال شده

می‌دانند؛ یعنی: **أَمْرُ رَبِّكَ**، **جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ**. **(الرَّحْمَنُ عَلَى**

الْعَرْشِ أَسْتَوَى)^۲، عرش را به معنی تخت و کرسی

نگیرید، به معنی **أَرِيكَ** قدرت پروردگار است، که در

آن معنی مجازاً استعمال شده؛ **(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)** يد در

معنی مجازی استعمال شده؛ و همچنین تمام آیاتی که از این

قبیل آمده، بگوییم که آیات لفظی است و در مقام بیان

معنی حقیقی نیست، بلکه می‌خواهد معنی مجازی آن را

بگوید.

برخی قائلند الفاظ قرآن در معانی مجازی به

کار رفته است

در آیات قرآن داریم که انسان به شرف لقاء

خدا و ملاقات خدا می‌رسد: **(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا**

لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ

^۱ سوره الفجر (۸۹) قسمتی از آیه ۲۲.

^۲ سوره طه (۲۰) آیه ۵.

رَبِّهِ أَحَدًا) ۱

[می گویند]: ملاقات خدا که دست نمی دهد،

پس لقاء ربّ یعنی: لقاء نعمت‌های ربّ، لقاء

اسماء و صفات ربّ، پس لقاء ربّ را در معنی

مجازی استعمال می‌کنیم و می‌گوییم مقصود لقاء

ظهورات پروردگار است، نه لقاء خودش. تمام

این آیات را از حقائق باید بیندازیم و در معنی

مجازی استعمال کنیم.

به این مکتب هم اشکال می‌شود؛ مگر خدا

نمی‌توانست در قرآن آیات حقیقی را بیان کند؟ آن وقت

متوسّل به معانی مجازی شده است؟! بعلاوه هر معنی

حقیقی را که ما در معنی مجازی استعمال می‌کنیم، باید

برای استعمال قرینه و شاهی باشد. ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ﴾ در این آیه کدام قرینه است که: ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾

یعنی: الله مُنَوَّرٌ؟! کجای این آیه می‌گوید نور، یعنی

مُنَوَّرٌ؟! پس ما از پیش خودمان باید بتراشیم، و این

قرینه را جعل کنیم. یا ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ یا ﴿الرَّحْمَنُ

عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ یا ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ یا

۱ سوره الکهف (۱۸) ذیل آیه ۱۱۰.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ که در امرُ رَبِّكَ استعمال کنیم، یا لقاء خدا که لقاء اوصاف و اسماء و صفات خدا و موجودات علوی و ملکوتی است، بگوییم مراد از ملاقات خدا ملاقات حور العین یا ملائکه یا آن نفس‌های مقدّس کروبیان است؛ اگر این‌طور باشد قرینه لازم است، در این آیات قرینه‌ای خداوند اقامه نکرده، که ما از آن معانی، معنی مجازی را بفهمیم؛ پس این حرف هم قابل اعتنا نیست.

الفاظ برای معانی عامّه وضع می‌شوند

حلّ این مسأله چیست؟ ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را اگر بخواهیم خوب بفهمیم، حلّ این مسأله، محتاج به یک مقدمه است. این مقدمه را من برای شما خیلی خیلی ساده بیان می‌کنم، و اگر ان شاء الله خوب فهمیدید تمام این آیات و تمام این اشکالات خوب حلّ می‌شود. در این آیه و همه آیات و همه اخبار و همه مکالمات مردم و محاوراتی که نظیر اینهاست، در آن محاورات و مکالمات خوب روشن می‌شود، و آن این است که:

الفاظ برای معانی عامّه وضع می‌شوند نه برای

معنی خاص^۱. در هر لغتی، فارسی، عربی، انگلیسی، شرقی، غربی، هر لفظی را که وضع می‌کند، آن کسی که این لفظ را برای یک معنایی وضع می‌کند، آن معنای عامّ را در نظر می‌آورد، و این لفظ را برای آن قرار می‌دهد.

من باب مثال: چراغ را در زبان فارسی وضع کرده‌اند برای چراغ. آن وقتی که لفظ چراغ را استعمال می‌کردند، چراغ عبارت بود از یک فتیله‌ای که آن را داخل ظرفی از روغن - روغن چراغ - می‌گذاشتند، و بعد با سنگ چخماق آن فتیله را روشن می‌کردند، و این فتیله می‌سوخت. به این می‌گفتند چراغ. و در آن وقتی که به این می‌گفتند چراغ، اصلاً صحبت از چراغ نفتی نبود. چراغ نفتی و فتیله و لوله، اینها هم هنوز نبود. بعد از این که چراغ نفتی را انتخاب کردند و اختراع کردند، و بعد داخل یک مخزنی [نفت] ریختند و بالای آن فتیله گذاشتند، و روی آن هم یک حبابی از شیشه گذاشتند، و او را هم روشن کردند، به این باز هم گفتند چه؟ چراغ؛ نه اینکه

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب به الله شناسی، ج ۱، ص ۴۷؛ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۰؛ معاد شناسی، ج ۸، ص ۴۵، مراجعه شود. (محقق)

یک معنی دیگری را ملاحظه کردند و لفظ چراغ را برای او وضع کردند. نه! همان لفظ چراغی را که سابقاً وضع کرده بودند، همان را الآن روی این چراغ استعمال می‌کنند، و در ذهنشان هیچ تغییری نیست. می‌بینند که همین معنی چراغی که سابقاً بوده، الآن هم به این شکل، این هم چراغ است. باید به او گفت چراغ. و بعد که چراغ گازی پیدا شد، به آن چراغ گازی هم گفتند چراغ. به چراغ‌های توری هم گفتند چراغ. به چراغ‌های الکتریکی هم که بعد پیدا شد، گفتند چراغ. آقا چراغ را روشن کن! آقا کلید را بزن!

خُب! اینکه مثلاً استوانهٔ نورانی که فعلاً شما ملاحظه می‌کنید، این چه مناسبتی دارد با آن چراغی که سابقاً از روغن چراغ و فتیله بود و با سنگ چخماق روشن می‌کردند؟! این برق است، حرکت الکترون است در شیارهای سیم. و دو قطب می‌خواهد، از یک قطب به قطب دیگر عبور کند. به واسطهٔ شدت حرکت و سرعت و نداشتن محلّ وافی برای عبور، مقداری از اینها بیرون می‌ریزد، تبدیل به نور می‌شود؛ پس شما چرا به این می‌گویید چراغ؟! و اگر از این به بعد هم مثلاً یک چراغ دیگری ساخته شود، مثلاً فرض کنید که: اختراعی بشود و بدون وسیله، شما کلید را بزنید فضا روشن بشود، باز هم

می‌گوییم: چراغ روشن می‌شود.

در تمام این مراحل، این چراغ را که می‌بینید با آن چراغ فرق می‌کند. چراغ اوّل چراغ فتیله‌ای بود با روغن چراغ، بعد چراغ نفتی شد، بعد گازی و توری و برقی شد، همه را می‌گوییم چراغ. و الآن که ما به چراغ الکتریکی چراغ می‌گوییم به همان استعمالی است که سابقاً به چراغ فتیله و روغنِ چراغ می‌گفتند. نمی‌آییم یک لفظ چراغ دیگری وضع کنیم برای یک معنا؛ می‌گوییم: لفظ همان است، حالا یک شکل دیگر پیدا کرده. این شد لفظ عامّ.

ذکر مصادیقی از قاعده وضع الفاظ برای معانی

عامّه

زمانی که در آن زمان چراغ را استعمال می‌کردند، به خصوصِ ظرفی که درونش روغن چراغ و فتیله دارد، چراغ نمی‌گفتند، به آن دیگری هم که مثل این بود، می‌گفتند. به آن دیگری هم می‌گفتند، به آن دیگری هم می‌گفتند. در این شهر اگر بود می‌گفتند، در شهر دیگر هم اگر بود می‌گفتند، در این زمان بود می‌گفتند، در زمان دیگر هم بود می‌گفتند؛ پس تکرر و تعدّد مصادیق مختلفه چراغ، موجب وضع لفظ چراغ

به اوضاع متعدّد و متفاوت نمی شود.

همچنین اشکال مختلفه چراغ، موجب تعدّد وضع نیست. لفظ واحد برای معنی عامّ وضع شد. لفظ چراغ وضع شد، نه برای این، یا آن؛ لفظ چراغ وضع شد برای چیزی و آلتی که او را درست می کنند و از آن نور بیرون می آید. این را می گوئیم: چراغ. حالا آن می خواهد فتیله باشد و روغن چراغ، چیزی است که نور می آید بیرون؛ نفت باشد و فتیله و حباب، باز هم نور می آید بیرون؛ گاز باشد، باز هم نور می آید بیرون؛ برق باشد، باز هم نور می آید بیرون و چراغ است؛ پس آن وقتی که واضع لفظ را وضع کرد، برای این معنی عام وضع کرد.

این لفظ چراغ را ما برای شما مثال زدیم، شما تمام الفاظ را بدانید که از این قبیل است. نور هم همین است. لفظ انسان وضع شد برای چه؟ برای آن شخص متحرّک که حرکت می کند، نموّ هم دارد، قوّه تغذیه هم دارد، قوّه دافعه هم دارد، دارای عقل هم هست. حالا اگر یک انسانی دو تا سر داشته باشد و صحبت کند او انسان نیست؟! اگر چهارتا پا داشته باشد به او انسان نمی گوئیم؟! می گوئیم انسان چهارپا دیگر! یا انسانی که دارای دو سر است. یا یک انسانی الآن به وجود بیاید که پنج متر قد داشته باشد، به او

انسان نمی‌گوییم؟! انسان می‌گوییم. لفظ انسان وضع برای آدم دو متری نشده، برای آدمی که دارای یک سر و دو پا باشد نشده، برای کسی که دارای این خصوصیت است، نشده. هر شکلی می‌خواهد باشد. این را توجه کردید؟!

مَجِيءٌ به معنی آمدن است؛ آمدن یعنی: نزدیک

شدن تدریجی. اگر انسانی بخواهد بیاید، باید تدریجاً به

انسان نزدیک بشود، نزدیک شدنش به حرکت

پاهاست، یکی بعد از دیگری. می‌گوییم آمد، زید آمد،

آمدن زید با پا است. اما می‌خواهیم بگوییم برف آمد،

برف که بلند نمی‌شود برود. ابر آمد، باران آمد. مگر

باران پا دارد؟! برف آمد، سرما آمد، گرما آمد. تمام این

الفاظی را که استعمال می‌کنیم در معنی آمدن تغییر

نمی‌بینیم، معنا واضح است. پس آمدنِ یک چیز یعنی:

نزدیک شدن تدریجی.

(وَجَاءَ رَبُّكَ) نه اینکه خدا پا دارد، یعنی: خداوند

نزدیک می‌شود به اشیاء تدریجاً، دور می‌شود تدریجاً؛

کم کم، کم کم، خدا جلوه می‌کند. این آمدن خداست.

پس چرا می‌گوییم: (وَجَاءَ رَبُّكَ) یعنی: جاءَ أَمْرُ رَبِّكَ؟!!

واقعاً خودِ خدا می‌آید، اما معنای آمدنِ قربِ تدریجی است، و در آنجا فیوضات پروردگار بر انسان به فعلیت درمی‌آید.

عرش به معنی مقرّ حکم است. پادشاه که می‌خواهد حکم کند روی تخت می‌نشیند. پادشاه که از تخت پائین می‌آید، حکمی ندارد. وقتی می‌رود روی تخت می‌نشیند، می‌گوید: این کار را بکنید! آن کار را بکنید! کأنه آن قدرت و نفوذ و سُلطه‌ای که در کلام اوست، منحصر است بر روی تخت و بر اریکهٔ تخت سوار بودنِ پادشاه. خدا هم دارای تخت است. تختِ خدا چیست؟! عالمِ مشیتِ اوست، اراده و اختیار اوست. چون عرش پروردگار حاقّ وجود و عالم هستی است، پروردگار از ناحیهٔ مشیت و اراده بر موجودات حکم‌فرمائی می‌کند. پس عرش پروردگار معنایش روشن شد. عرش یک معنی عامّ دارد. همین طوری که در این معنا استعمال می‌شود، در آن معنا هم استعمال می‌شود.

ید به معنی آن چیزی است در انسان که انسان با آن رتق و فتق می‌کند و کارها را انجام می‌دهد. این را می‌گوییم: دست. لذا به دست گوسفند، شما دست می‌گویید؛ به دست گاو هم دست می‌گویید. کسی که قدرت نداشته باشد، یعنی

آلتی نداشته باشد که با آن کارش را انجام بدهد، می گوید فلان کس بی دست است. حالا دست هم دارد، اما نمی تواند انجام بدهد، می گوئیم: عجب بی دست است! **(يَدُ اللَّهِ)** یعنی: قدرت پروردگار. آنجا که محلّ ظهور و بروز قدرت است، آن ید است دیگر! **(يَدُ اللَّهِ)** **(وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ)** یعنی: «آسمانها پیچیده در قدرت خدا هستند.» قدرت خدا، دستِ خداست. اصلاً خدا همچنین دستی دارد که دارای انگشت باشد؟! نمی شود ما بگوئیم آیه قرآن این را می گوید.

با این تعریف روشن شد که اخباریین قائل اند: نور یک لفظی است که وضع شده برای یک معنی خاصّ. متوجّه شدید؟ ما به نوری که از آتش پیدا می شود، می گوئیم: نور؛ نوری که از ماه می آید می گوئیم: نور؛ نوری که از خورشید است و با آن غیر را می فهمیم، باز هم می گوئیم: نور؛ نور ستاره را می گوئیم: نور؛ نور برق را می گوئیم: نور؛ سنگ چخماق را به هم بزیم می گوئیم: نور پیدا شد؛ نمی گوئیم؟! شبها ستاره پهن می شود، می گوئیم: نور آمد؛ از طرفی هم می گوئیم: زید عجب نور خوبی دارد! نورانی است، نور خوبی دارد، عجب ضوئی دارد! عجب نوری دارد! واقعاً می گوئیم زید نور دارد! واقعاً

زید از صورتش نور الهی منتشر می‌شود، واقعاً نور نیست، ولی به این می‌گوییم نور.

پس لفظ نور برای نور سابق وضع نشده، برای

آن چیزی است که تراوش نور از آن باشد، هر نوری.

عقل هم نور است؛ حیات هم نور است؛ علم هم نور

است. «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»^۱ علم

نور است، و لفظ نور را که ما برای این مصادیق

مختلف استعمال می‌کنیم با یک وضع است، نه با

چند وضع مختلف! نور وضع شده برای یک معنا، آن

معنا هم در این نور ملحق می‌شود. هم نور مادّی، هم

نور معنایی، همه‌اش استعمال می‌شود، بدون هیچ

اعمال عنایت خارجی.

نور ظاهر به ذات و مظهر غیر است

نور برای چه وضع شده؟ می‌خواهیم ببینیم در

بین این موجودات، لفظ نور برای چه وضع

شده؟ می‌بینیم: هر چیزی که خودش ظاهر باشد

فی حدّ نفسه، و غیر را ظاهر کند، به او می‌گوییم:

نور.

الآن نوری که در فضای این مسجد هست،

^۱ مصباح الشریعة، الباب السادس فی الفتیاء، ص

این نور را چه چیزی دارد ظاهر می‌کند؟ هیچ چیز، نور خودش ظاهر است. موجودات این مسجد به نور ظاهرند. الآن این بلندگو، این ظرف آب، این فرشِ در این مسجد که ظاهر است، به چه ظاهر است؟ به نور. اگر نور نباشد ظاهریم؟! اگر این چراغ‌ها را خاموش کنند الآن ما این گل‌های قالی را از هم تشخیص می‌دهیم؟! عباى قهوه‌ای را از عباى سیاه تشخیص می‌دهیم؟! ابدأ رنگی نیست. اصلاً رفقا را از هم تشخیص نمی‌دهیم، دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهیم، ستون را از دیوار تشخیص نمی‌دهیم، هیچ چیز را تشخیص نمی‌دهیم. همین‌که نور آمد تفاوت موجوداتِ مختلفه، با نور روشن می‌شود؛ اما خودِ نور چیزِ دیگری نمی‌خواهد که خودش را روشن کند، خودِ نور، نور است. تمام اشیاء این مسجد با نور هویدا می‌شوند، اما نور خودش هویدا است. حالا این نور را چه هویدا کرده؟ خودش هویدا است. پس هر چیزی که فی حدِّ نفسه ظاهر باشد و شیء دیگر را ظاهر کند، ما به آن می‌گوییم نور.

یکی از مصادیق نور، نورِ همین چوب و کُنده است که شما آتش می‌زنید، چند تا تخته جمع می‌کنید کبریت می‌زنید، این نور پیدا می‌شود. این چیست؟ نور است؛ چون خودش ظاهر

است، و در جای کوچک اطراف خود را روشن می‌کند، چیزها را به شما نشان می‌دهد؛ نورِ ماه نور است، چون خودش ظاهر است و در تاریکی شب راه را به شما نشان می‌دهد؛ نور خورشید نور است، واقعاً نور است، چون خودش ظاهر است، و چیزهای دیگر را به شما نشان می‌دهد؛ عقل نور است و واقعاً نور است، چرا؟ چون خودش ظاهر است و به واسطهٔ عقل مجهولاتی برای انسان حلّ می‌شود. اگر کسی عقل نداشته باشد نمی‌تواند کشفِ مجهولات از روی مقدماتِ معلومه بکند، یا نمی‌تواند به برهانی برسد، نمی‌تواند مسألهٔ ریاضی حلّ کند، در مشورت با او از جواب عاجز است، عقل ندارد، تشخیص بین خوب و بد نمی‌دهد، چون عقل ندارد، نور ندارد؛ آدم دیوانه نور ندارد، عقل ندارد. پس عقل چیست؟ عقل می‌شود نور.

علم نور است چون خودش ظاهر است و با او

مجهولات را حل می‌کنند

علم چیست؟ علم نور است چون خودش ظاهر است و با او مجهولات را حلّ می‌کنند؛ انسان خیلی جهل دارد ولی وقتی چراغ علم روشن شد تمام آن نقاطِ جهل به برکت این علم، روشن می‌شود. عیناً مانند همان چراغی که در

اینجا روشن می شود، و ما می بینیم افراد مختلفه
الأندام، پیر و جوان و خندان و گریان و متفکر و
مبهوت، و هر کدام از ما دارای یک قیافه‌ای
هستیم، در مکان‌های متعدّد، با حالات مختلفه،
این به واسطه نور روشن می شود؛ چراغ علم هم
که روشن می شود نور است، تمام مجهولاتی که
در محلّ نفس انسان واقع شده، به واسطه آن
چراغ علم، نورانی و نوربخش می شود.

از انسان سؤال می کنند که: آقا فلان چیز
چیست؟ می گوید: من نمی دانم. قبل از اینکه آن
چراغ علم روشن بشود، انسان می گوید:
نمی دانم. (این قدر انسان می گوید نمی دانم!) یک
روزی می گوید: می دانم.

یا آنکه این چراغ اگر الآن خاموش بشود، بنده
از شما سؤال می کنم:

آقا! عقب مسجد کیست؟ می گوید:
نمی دانم.

- ساعت چند است؟ - نمی دانم؛
- این آب سرد است یا گرم است؟
- نمی دانم؛

- چند نفر در این مسجدند؟ - نمی دانم.

چون چراغ نیست؛ اما تا چراغ را روشن کنیم:

- ساعت چند است؟ - پنج دقیقه به ده؛

- آب چه اندازه در این لیوان است؟ - لیوان

پُر است تالِبَةُ آن؛

- این قالی مال کجاست؟ فوراً می گوید: مال

اراک است، ارزش ندارد؛

اما اگر این مسجد تاریک باشد نمی توانید

بگوئید. می گوید: آقا بگذار فردا صبح بشود،

روز بیاید تا من بفهمم. پس علم نور است، عقل

نور است، حیات نور است، هر چیزی که فی حدِّ

نفسه ظاهر باشد و غیر را ظاهر کند نور است.

وجود نور است؛ چون وجود خودش ظاهر است

و بقیّه موجودات را ظاهر می کند. این معناروشن

شد.

اما حالا معنی **(اللَّهُ نُورٌ)** خدا ظاهر است یا نه؟

جایی هست که او نباشد؟! تمام موجودات به خدا ظاهر

می شوند. غیر از این است؟! پس کدام نوری از خدا

نیست؟! واقعاً خدا نور است، نه اینکه بگوئیم خدا نور

مادی است. واقعاً اینها عجب حرفهای دور از

حساب می زنند!! جداً خدا نور مادی است؟! عجب

شَرِكٍ مَحْجَرٍ و مقشّری است! و چقدر غلط است

بگوئیم: ما آیه قرآن را نمی فهمیم، **(اللَّهُ نُورٌ)** را

نمی فهمیم؛ یا خدا نمی توانست حقیقت گویی کند،

می خواست بگوید: الله مُنَوَّرٌ، دید به این شکل اشتباه

هست، نور را به معنی مُنور آورد. اَمَّا (اللَّهُ نُورٌ) خدا نور است، نور آسمان‌ها و زمین است. خودِ خدا ظاهر است و تمام موجودات با خدا ظاهرند؛ کجا چشم باز می‌شود و اوّل خدا را ببیند؟! تمام موجودات به برکت وجود خدا پیدا می‌شوند.

به نزد آنکه جانش در تجلّی است ***

*** همه عالم کتاب حق تعالی است

عَرَضُ اِعراب و جوهر چون حروف است ***

*** مراتب همچو آیات وقوف است^۱

آن وجودِ اصیلی که خودش روی پای خودش سوار است، خودش قائم به ذات است، و تمام موجودات به او قائمند، و او قیوم موجودات است، او خداست. آن خدائی که خودش ظاهر است، فقیر نیست، محتاج نیست، عاجز نیست، سائل نیست؛ بلکه در ذات خودش قائم به وجود خودش است؛ و علم موجودات از او پیدا شده، قدرتشان از او پیدا شده، نورشان از او پیدا شده، حیاتشان از او پیدا شده، نسبتشان از او پیدا شده؛ پس خودش ظاهر است و دیگران

^۱ گلشن راز، با خط عماد اردبیلی، ص ۱۹.

ظاهرند به خدا.

خدا نور است چون وجود و ظهور همه به

اوست

پس ﴿اللَّهُ نُورٌ﴾، نورِ چه؟ نور تمام موجودات،
﴿السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: همه موجودات؛
﴿السَّمَوَاتِ﴾ یعنی: سماواتِ عالمِ ماده، و سماواتِ
عالمِ معنا، آن ملکوتِ اسفل و ملکوتِ اعلیٰ که
عبارت است از عالمِ مثال و عالمِ نفس و عالمِ
جبروت و عالمِ لاهوت که اسماء و صفات باشد،
خدا تمام نورِ اینهاست؛ به هر موجودی که هر جا
چشمِ مان بخورد، اوّل خداست که نور می‌دهد؛
اگر خدا نباشد نور نیست؛ ما که داریم صحبت
می‌کنیم، شما که دارید می‌شنوید، اوّل خداست
بعد ما؛ ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱
معنایش همین است.

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۲ معنایش این است
که: «هر جا باشید او با شماست.» یعنی ما یکی،
آن هم یکی دیگر، خدا می‌شود دوّم؟! نه! یعنی:
وجود ما قائم به اوست. همین طوری که بدن ما

^۱ سوره ق (۵۰) ذیل آیه ۱۶.

^۲ سوره الحديد (۵۷) قسمتی از آیه ۴.

قائم به نفسِ ماست، ما دارای روح و بدن هستیم، هر جا ما هستیم نفس ما هست، روح ما هست؛ اما روح ما به اضافه بدن نیست، یک معنای بسیط و بدون اندازه و غیر مرئی است. روح این طور است دیگر! روح مزه ندارد، روح رنگ ندارد، روح اندازه ندارد، روح به پیکره و به کیفیات مادی نیست؛ ولی در عین حال بدن ما به او قائم است، و او حیات بدن ماست. خداوند علیّاً علیّاً حیات همه موجودات است، و تمام موجودات شکل و صورت، و ظهور و بروزند، یعنی تمام موجودات آیه و علامت پروردگارند.

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در ذیل

دعای عرفه،^۱ چقدر خوب می فرماید: **أَيُّكُونُ لِيْغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟!!**

«آیا ای خدا، برای غیر تو یک ظهوری هست

که آن ظهور مال تو نباشد و آن ظهور تو را نشان

بدهد؟!» ابدأً. هر ظهوری که هر جا هست مال

توست؛ پس اوّل تو بودی که آن ظهور را به او

دادی؛ پس کجا می تواند این ظهور نشان دهنده

تو باشد، با اینکه تو قبل از این بودی؟! این ظهور

^۱ جهت اطلاع بیشتر به ص ۶۶ از همین کتاب

مراجعه شود. (محقق)

مفعول تو است، این ظهور مخلوق تو است، این ظهور معلول تو است، چگونه می‌تواند آن خالق را نشان بدهد در حالتی که تو نوری و این ظهور به واسطه نور تو روشن است؟!!

مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟!!

«کجا غائب بودی تا اینکه محتاج بشوی به دلیلی که بیاید

تو را به ما نشان بدهد؟!!»

و مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي

تَوْصِلُ إِلَيْكَ؟!!» چه موقع تو دور بودی تا اینکه این

آثار و علاقه، ما را به تو برساند؟!!»

بیاییم نگاه به درخت کنیم و از درخت خدا را

بشناسیم؟! بیاییم نگاه به باران و برف و سرما و

گرما و فصول اربعه و تغییرات و تبدلات کنیم،

و به خدا پی ببریم؟! قبل از پی بردن، خدا هست.

اینکه من می‌گویم: باید پی ببریم، قبل از من، قبل

از گفتن، قبل از حرکت زبان، خدا هست؛ تازه ما

بیاییم از این حرف پی ببریم بگوییم خدا

هست؟! خیلی خدای دور و بعیدی است، آن

خدا به درد پرستش نمی‌خورد.

خدا را باید با خود خدا شناخت نه با ظهورات

خدا

و لذا أمير المؤمنين عليه السلام در دعای

«صَبَاح» فرمود:

”يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ“^۱؛

«ای کسی که ذاتِ تو دلالتِ بر خودت می‌کند.» نه آثار تو! آثار چگونه می‌تواند تو را نشان بدهد؟! این درخت فقط می‌تواند نشان بدهد که من یک خالقی دارم و بزرگ‌تر از من است؛ این چراغ می‌تواند حکایت کند که یک کارخانه‌ای هست و من به او مربوطم و این نور هم از آنجا منتشر می‌شود؛ این مورچه می‌تواند ذاتِ خدا را حکایت کند؟! این ملخ می‌تواند ذاتِ خدا را حکایت کند؟! این پشه می‌تواند خدا را نشان بدهد؟! این ظهورِ کوچک؟! ابدأً. ظهور نمی‌تواند نشانه‌ای از آن ظاهر باشد مگر به اندازه سعهٔ خودش؛ خدا را با خودِ خدا باید شناخت، نه با ظهورات خدا.

حالا اینجا بحث ما منتهی می‌شود بر اینکه خدا را با چه باید شناخت؟ آیا با ظهوراتش باید شناخت؟ اوّل از ظهورات پی ببریم به خدا؟ یا اوّل خدا را از خود خدا بشناسیم و بعد از خدا ظهورات و موجودات را بشناسیم؟ اینجا یکی از این مباحث خیلی دقیق و شنیدنی است.

^۱ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۴۳.

یک ساعتِ ما هم تمام شد و این آیه: (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) معنی اش تمام نشد؛
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تتمه اش بعد از اینکه ببینیم افراد چقدر
قابلیت دارند. مطالبی که گفته شد - نه اینکه
خیلی - یک خُرده مشکل است؛ اما من خیلی
سعی کردم پایین بیاورم، که در فهم همه ما
درآید. اگر در روی همین معانی که عرض شد:
الفاظ برای معانی کلی وضع شده اند، دقت کنیم؛
در این آیه و تمام آیات قرآن و مسائلی که در این
موارد هست، معانیش روشن می شود.

خداوند علیّاً اعلیٰ إِنْ شَاءَ اللَّهُ به برکت همان
نورِ خودش در این دنیا و این ظهور فی نفسه،
همه عقول ما را کامل کند. همه ما را به سر حدّ
مقصود برساند، وجود ما را رشد بدهد، و ما را
برای رسیدن به این حدّ از معارف توفیق دهد، و
دست ما را از دامان ولایتی اهل بیت علیهم السّلام
که مبدأ تجلیات انوار ظاهره جمالیّه و جلالیّه
خداست کوتاه نکند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ